



درس تفسیر سوره مبارکه زخرف - جلسه ۲۵

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ﴾ (۷۴) لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (۷۵) وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ (۷۶) وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَّا كُنْتُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۷۸) أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ (۷۹) أَمْ يَحْسُبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ (۸۰) قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾ (۸۱)

بعد از اینکه فرمود دوستی در دنیا دو قسم است، یعنی دوستی حق و باطل که حکم هر کدام را «فی الجملة» بیان کرد، متّقیین را و آثار و احکام و عواقب آنها را تشریح فرمود که اینها در بهشت مُخَلَّد هستند، هم لذا ید روحانی دارند و هم لذا ید جسمانی؛ اما در برابر متّقیان مجرمان هستند که کفر آنها را چنین ذکر فرمود: ﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ﴾ \* لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ؛ اینها «آیس» و ناامید در دوزخ به سر می‌برند و کسی به آنها ظلم نکرده است، بلکه آنها به خودشان ظلم کرده‌اند.

چند نکته مربوط به بحث‌های قبل بود که حالا یکی پس از دیگری اشاره می‌شود. یکی اینکه این جا فرمود: ﴿وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ﴾ که در قرآن کریم چند طایفه از آیات راجع به استغاثه دوزخیان مطرح شد. یکی

از آنها همین بخش از آیات است که این گروه از دوزخیان در این مقطع نمی‌گویند: ﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا﴾<sup>۱</sup>، به مالک دوزخ (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) می‌گویند، آن هم از دور ندا می‌دهند؛ مثل اینکه حتی به مالک هم دسترسی ندارند، با مالک از راه ندا سخن می‌گویند که از پروردگارت بخواه که ما را نجات بدهد؛ یعنی ما را بمیراند، چون خیال می‌کردند مرگ پایان راه است. اینها نمی‌گویند ای مالک از خدای ما بخواه! یعنی خدایی که مشترک بین ما و توست، بلکه می‌گویند از خدای خودت بخواه! از این نکته معلوم می‌شود که در آن مقطع هم هنوز مسئله ربوبیت پروردگار برای اینها حل نشد. آن لجاجتی که دارند و آن شریک‌دوستی که در درون آنها نهاده شده است، در آن مقطع هم حاضر نیستند که بگویند خدای ما، پروردگار ما، می‌گویند پروردگار تو! آنهایی که می‌گویند: ﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا﴾، یا غیر از این گروه هستند یا اگر همین گروه می‌باشند، در یک مقطع دیگر چنین می‌گویند. در بعضی از تفسیرها آمده است، آن جمله‌ای که قبلاً گفتند، با این جمله‌ای که فعلاً می‌گویند هزار سال فاصله است. غرض این است که در مواقف قیامت یا در مواقف دوزخ، گاهی دو سؤال یا دو مطلب مطرح است که به حسب ظاهر هماهنگ نیستند؛ مثلاً در جریان معاد مطرح است که ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾<sup>۲</sup> یا ﴿وَقَفُّهُمْ إِلَيْهِمْ مَسْئُولُونَ﴾<sup>۳</sup>، یکی از مسائل قطعی قیامت مسئله سؤال است؛ اما در سوره مبارکه «الرحمن» دارد که در آن روز ﴿لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ﴾<sup>۴</sup>، این یا ناظر به مقاطع گوناگون است یا ناظر به حالت‌های گوناگون است؛ در این که فرمود هیچ‌کسی از گناه او سؤال نمی‌شود، سرّ آن هم در کنارش ذکر شده است، ﴿لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ﴾ چرا؟ چون ﴿يُعَرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ﴾<sup>۵</sup> معلوم می‌شود که این برای مقطعی است که سؤال و

۱. سوره اعراف، آیه ۶.

۲. سوره بقره، آیه ۲۷۵.

۳. سوره صافات، آیه ۲۴.

۴. سوره الرحمن، آیه ۳۹.

۵. سوره الرحمن، آیه ۴۱.

جواب‌هایی شده و افراد تبه‌کار با چهره‌هایشان شناخته شدند که این شخص تبه‌کار است و آن شخص پرهیزکار است، پس آن‌جا که ﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ﴾ دیگر جا برای سؤال نیست. غرض آن است، اینکه می‌گویند: ﴿لَيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ﴾، معلوم می‌شود هنوز مشکلی در باب ربوبیت خودشان دارند.

مطلب دوم درباره اختلافی است که قرآن کریم در سوره «مائده» نسبت به یهودی‌ها و نسبت به مسیحی‌ها ذکر کرد؛ درباره یهودی‌ها فرمود: ﴿وَآلَقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾<sup>۶</sup> و درباره مسیحی‌ها هم فرمود: ﴿فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾<sup>۷</sup>. الان ما مشاهده می‌کنیم که متأسفانه در بین مسلمین داعش و امثال داعشی پیدا شدند که جامعه اسلامی را «ارباباً اربا» کردند و اختلافی پیدا شد؛ پاسخ این است که در جریان اختلاف یهودی‌ها و مسیحی‌ها، در درون اینها یک اختلاف مُهلکی هست - گرچه نمی‌گذارند کسی بفهمد - و این تا روز قیامت ادامه دارد. درباره مسلمین این اختلافی است که استکبار و صهیونیسم انداختند، این - إن شاء الله - بعد از مدتی قطع و از بین خواهد رفت، این‌طور نیست که مثل اختلاف آنها باشد. در مقطعی اگر بین مسلمان‌ها بیگانه‌ای اختلاف ایجاد کرد، نباید گفت این همانند کار یهود و مسیحی‌هاست، این یک مطلب.

مطلب دیگر این است که در جریان داعش و امثال داعش، اینها واقعاً مسلمان نیستند که با مسلمان‌های دیگر اختلاف داشته باشند، مستحضرید که همه اینها را بیگانه اجیر کرده است، پس این‌طور نیست که اینها واقعاً مسلمان باشند.

مطلب دیگری که مربوط به حوزه‌هاست، این است که درست است ما تقریب و هفته وحدت داریم، اما غالب این سخنرانی‌ها و مقاله‌ها می‌بینید که در پیرامون این است که وحدت اسلامی چیز بسیار خوبی است، اعتصام به

۶. سوره مائده، آیه ۶۴.

۷. سوره مائده، آیه ۱۴.

«حَبْلُ اللَّهِ» چیز خوبی است و اختلاف چیز بدی است، در حدّ موعظه است! آن چیزی که رسالت اصلی حوزه‌هاست، داشتن یک سلسله بحث‌های رسمی کلامی است! این مسائل کلامی است که جلوی تفکر وهابیت و تهمت‌های شرک و علیه توسل سخن گفتن و علیه شفاعت سخن گفتن و امثال آن را می‌گیرد. بارها به عرض شما رسید، این دینی که به ما می‌گوید: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»<sup>۸</sup> نه «فَرِيضٌ»! از بس فرا گرفتن علم واجب است که «تاء» مبالغه آورده است، نه «تاء» تأنیث، نفرمود: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضٌ»، فرمود: «فَرِيضَةٌ». این «طَلَبُ الْعِلْمِ» که فريضة است، مرحوم کلینی از وجود مبارک پیغمبر و از ائمه دیگر (عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ) نقل کرد، آن هم به صورت حصر! یعنی این دینی که به ما گفته طلب علم و عالم شدن واجب است، این دین به ما گفته که چه بخوانید و چه علمی را فراهم کنید، فرمود: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ»<sup>۹</sup> ما گفتیم «آيَةٌ مُحْكَمَةٌ» فقه و اصول، «فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ» فقه و اصول، «سُنَّةٌ قَائِمَةٌ» هم فقه و اصول که وضع حوزه‌ها به این صورت درآمد! اگر یک کلامی بود، در تفکر وهابیت بود، در معنای امامت بود، در معنای ولایت بود، در معنای رسالت و معنای خلافت بود، همان‌طوری که طلبه‌ها فقه و اصول را یاد می‌گرفتند، یک دوره کلام عالمانه را هم یاد می‌گرفتند! الآن شما باید تازه بدیهیات علم کلام را برای عده‌ای ترجمه بکنید! معنای آن این است که این هفته وحدت یا تقریب ما یا مجمع تقریب ما با موعظه کار کرده است، نه با علم! همه آمدیم و گفتیم وحدت چیز خوبی است، اختلاف نداشته باشیم، اختلاف یک چیز بدی است: ﴿وَلَا تَفَرَّقُوا﴾<sup>۱۰</sup> اما چه‌طور وحدت داشته باشیم، چه‌طور «توسل» حق است، چه‌طور «شفاعت» حق است، چه‌طور تفکر وهابیت باطل است و مانند اینها را نگفتیم! تا اینکه امروز دست به اسلحه بردند و ما تازه شروع کردیم به بحث‌های کلامی. غرض این است که ما

۸. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۰.

۹. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۰.

۱۰. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

بخواهیم با موعظه مشکل خودمان را حل بکنیم، این حل نمی‌شود! با علم می‌شود مشکل را کم کرد، گرچه حل نهایی آن دشوار باشد. بنابراین اختلافات دو قسم است و امید برگشت از اختلافات هم هست، اما اختلافات یهودی‌ها و مسیحی‌ها که در درون آنهاست، ﴿إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ است.

مسئله سوم مربوط به مسئله اقتصاد مقاومتی و مال هست که از بیانات نورانی حضرت امیر (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) نقل کردیم که حضرت فرمود کسی که سفره رنگین دارد، مورد اهانت خداست؛ بین این دو مطلب خیلی فرق است: یکی اینکه مال چیز خوبی است: «نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ»<sup>۱۱</sup> و مال ستون فقرات جامعه است؛ در سوره مبارکه «نساء» این بحث مبسوطاً گذشت، ملتی که جیب و کیفی آن خالی است، مثل کسی است که ستون فقرات او شکسته است و وقتی ستون فقرات این ملت شکسته باشد، این فقیر است. فقیر به معنای گدا نیست، فقیر به معنی ندار نیست، این «فَعِيل» به معنی مفعول است؛ فقیر یعنی کسی که ستون فقرات او شکسته است. ملتی که جیب و کیف او خالی است، ویلچری است و هرگز مقاوم نیست! در آیه پنج سوره مبارکه «نساء» مبسوطاً این مسئله مقاومت و اقتصاد مقاومتی و فقیر بودن این ملتی که جیب و کیف آنها خالی است - یعنی ستون فقرات آن شکسته است - گذشت؛ در آن آیه فرمود: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾، ملت اگر بخواهد قیام و ایستادگی داشته باشد باید جیب آنها پُر باشد! این یک مسئله کاملاً جد است! یعنی ملت باید جیب و کیف آن پُر و خالی نباشد و محتاج بیگانه هم نباشد؛ این «ملت» کوثر است! یعنی ملتی که تولید دارد، شغل دارد، بیکار ندارد و اعتبار مالی آن محفوظ است کوثر است. اما کسی ﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ﴾<sup>۱۲</sup> است، همان کاری که درباره قارون آمده که فرمود: ﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ﴾؛ قارون با تکاثر می‌خواهد زندگی کند. این کسانی که

۱۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۸.

۱۲. سوره قصص، آیه ۷۹.

می‌خواهند با تکاثر زندگی کنند، یک گروه نادان می‌گویند: ﴿بَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ﴾<sup>۱۳</sup> و یک گروه

فرهیخته هم می‌گویند: ﴿وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ﴾<sup>۱۴</sup> نسبت به این گروه که به دنبال تکاثر هستند و به دنبال تظاهر

به ثروت می‌باشند، آن بیان نورانی حضرت امیر(سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) در خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه است که به این صورت

فرمودند: اگر کسی وضع مالی او خوب بود و به داشتن فخر کرد و تفاخر کرد و با تظاهر به ثروت زندگی کرد،

باید بداند که خدا با داشتن، او را توهین کرده است. خطبه ۱۶۰ عبارت حضرت این است: - درباره خودشان

فرمودند که وضع من با سادگی گذشت - «لَقَدْ رَفَعْتُ مِدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا»<sup>۱۵</sup> در ابتدای

پاراگراف فرمود: «وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مَا يَذُكُّكَ عَلَى مَسَاوِي الدُّنْيَا وَعُيُوبِهَا»،

آن‌جا حضرت برهان اقامه می‌کند تا به این جمله می‌رسد: می‌فرماید که آیا مال داشتن کمال است یا کمال نیست؟

این کاری به ملت و کشور و مملکت ندارد! اگر کسی بگوید مال داشتند کمال است، باید ملتزم بشود که - معاذالله -

خدای سبحان این کمال را به پیغمبران نداد، چون جریان موسای کلیم، عیسای مسیح و همه را ذکر فرمود، بعد

جریان داود پیغمبر که خواننده بهشتی‌هاست - قرآن را در بهشت داود باید برای بهشتی‌ها بخواند، داود «قَارِئِ أَهْلِ

الْجَنَّةِ»<sup>۱۶</sup> - را ذکر فرمود؛ فرمود او رهبر انقلاب بود و انقلاب کرد: ﴿وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾<sup>۱۷</sup> ولی با زنبیل فروشی

ارتزاق می‌کرد، این‌طور نبود حالا که رهبر انقلاب شد، کشور را دارد اداره می‌کند و همه ثروت در اختیار اوست

متکاثراً زندگی کند. وضع داود را فرمود، وضع سلیمان را فرمود، وضع موسی را فرمود، وضع عیسی را فرمود، بعد

درباره پیغمبر(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود شما امر را دائر بین این دو مطلب کنید که آیا داشتن کمال است یا

۱۳. سوره قصص، آیه ۷۹.

۱۴. سوره قصص، آیه ۸۰.

۱۵. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، خطبه ۱۶۰؛ «به خدا قسم این قدر این پیراهن را وصله زدم که دیگر خجالت می‌کشم بروم پیش آن کسی که وصله می‌زند بگویم که دوباره یک گوشه آن را وصله بزن».

۱۶. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، خطبه ۱۶۰؛ «...يَذَاوُدُ صَ صَاحِبِ الْمَزَامِيرِ وَ قَارِئِ أَهْلِ الْجَنَّةِ...».

۱۷. سوره بقره، آیه ۲۵۱.

نیست؟ اگر داشتن کمال باشد، خدا این کمال را به انبیا مخصوصاً به وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نداد. اگر داشتن کمال نیست، پس بدانید آن کسی که سفره رنگین دارد: «أَهَانَهُ». این بخش پایانی خطبه را ملاحظه بفرمایید: «وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مَا يَدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِي الدُّنْيَا وَعُيُوبِهَا إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ وَزُوِيَ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُفْتِهِ فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ بِعَقْلِهِ؛ هر متفکری با عقل خودش این مطلب را در میان بگذارد، «أَكْرَمَ اللَّهُ مُحَمَّدًا [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ] بِذَلِكَ أَمْ أَهَانَهُ فَإِنْ قَالَ أَهَانَهُ؛ اگر مال داشتن و ثروتمند بودن کمال است و خدا این کمال را به پیغمبر نداد، پس - معاذ الله - او را اهانت کرد، «فَقَدْ كَذَبَ وَاللَّهُ الْعَظِيمُ بِالْإِفْكِ الْعَظِيمِ وَإِنْ قَالَ أَكْرَمَهُ؛ اگر بگویند که خدای سبحان پیامبر را در اثر این پرهیز از ثروت، گرامی داشت، پس «فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ؛ باید معلوم بشود آن که سفره رنگین دارد، خدا دارد او را اهانت می‌کند! «فَهَا هُنَا أَمْرَانِ»: یکی اینکه ملت باید جیب آن پُر باشد، وقتی جیب و کیف ملت پُر است، اشتغال و کار هست، هیچ‌کسی تظاهر نمی‌کند! یک وقت است که در جامعه فاصله طبقاتی است و یک کسی وضع مالی او خوب است و ﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ﴾ هست، این جا فرمود نمی‌داند که خدای سبحان دارد او را توهین می‌کند. بنابراین اینکه می‌گویند صراط مستقیم از مو باریک‌تر است، برای این است که تشخیص راه، از تشخیص دادن و دیدن موی باریک دشوارتر است. شما در بین «محققین نامی» کم می‌بینید که درباره آنها بگویند: «شَقَّ الشَّعْرُ». وقتی می‌خواهند علمای بزرگ را معرفی کنند، می‌گویند فلان محقق، فلان فقیه، فلان فیلسوف و فلان اصولی از کسانی است که «مَنْ شَقَّ الشَّعْرُ»، ما در ادبیات فارسی می‌گوییم موشکافی کرده است، آنها در ادبیات عرب می‌گفتند: «شَقَّ الشَّعْرُ»؛ یعنی موی باریک را که به زحمت با چشم دیده می‌شود، انسان آن را از بالا دو نیم بکند، نه اینکه وسط آن را قطع بکند. خود مو را به زحمت می‌بیند، چه رسد به اینکه بتواند این مو را با انگشت و ناخن از بالا دو نیم بکند؛ مو شکافتن، «شَقَّ الشَّعْرُ» کار هر کسی نیست. این صراط مستقیم از آن

موشکافی دقیق‌تر است، این «أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ»<sup>۱۸</sup> بنابراین «فَهَاؤُنَا أَمْرَان»: یکی اینکه ملت اگر جیب و کیف آنها خالی باشد مقاوم نخواهد بود، اقتصاد مقاومتی ندارد و ویلچری است، برابر آیه پنج سوره مبارکه «نساء» که فرمود قیام یک ملت به ثروت آن ملت است. دوم اینکه فاصله طبقاتی در جامعه باشد، کسی داشته باشد و کسی نداشته باشد ﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ﴾ باشد و متکاثراً بخواد ظهور کند که فرمود: «أَهَانُهُ».

مطلب بعدی درباره این کیفرهای خاصی است که در برابر دعوت توحیدی الهی به عمل آمده است. حرف «عبد الله بن الزبیری» که مربوط به ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾<sup>۱۹</sup> هست، در سوره مبارکه «انبیاء» آیه ۱۰۱ مبسوطاً در آن جا گذشت. طرفدار فکر «عبد الله بن الزبیری» همان جناب زمخشری است، همین زمخشری که طرفدار فکر «عبد الله بن الزبیری» است، می‌گوید او خودش می‌داند که آیه سوره مبارکه «انبیاء» شامل پیامبران و رهبران الهی نمی‌شود،<sup>۲۰</sup> او می‌دانست! یعنی این آیه که نازل شد - آیه ۹۶ سوره مبارکه «انبیاء» تا ۱۰۱ - ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ﴾، او عالماً و عامداً می‌داند که منظور انبیا و ملائکه نیستند، منظور بت پرست و بت‌های صَمی و وَتَنی هستند، او فتنه را به پا کرده است! گفته ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ﴾؛ شما و آنچه را که می‌پرستید، ﴿حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ و سنگریزه‌های جهنم هستید که سوخته می‌شوید، پس ملائکه چه؟ پس حضرت مسیح چه؟ دیگران که - معاذ الله - معبود بودند چه؟ با اینکه انبیا آمدند اصلاً جلوی بت پرستی را بگیرند! محال است که این آیه آنها را شامل بشود، اصلاً به ذهن کسی نمی‌آید! اما او آمده این فتنه را

۱۸. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۳۱۲.

۱۹. سوره انبیاء، آیه ۹۸.

۲۰. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۲۵۹ و ۲۶۰؛ «لما قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم على قريش ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ امتنعوا من ذلك امتعاضاً شديداً، فقال عبد الله بن الزبيري: يا محمد، أ خاصة لنا ولاهتنا أم لجميع الأمم؟ فقال عليه السلام: هو لكم ولاهنتكم وجميع الأمم، فقال: خصمتك و رب الكعبة، أ لست تزعم أن عيسى ابن مريم نبى و تتنى عليه خيراً و على أمه و قد علمت أن النصارى يعبدونها. و عزيز يعبد و الملائكة يعبدون، فإن كان هؤلاء في النار فقد رضينا أن نكون نحن و آلهتنا معهم، ففرحوا و ضحكوا و سكت النبي صلى الله عليه وسلم، فأنزل الله تعالى ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى﴾ و نزلت هذه الآية و المعنى: و لما ضرب عبد الله بن الزبيري عيسى ابن مريم مثلاً و جادل رسول الله صلى الله عليه وسلم بعبادة النصارى إياه ﴿إِذَا قَوْمُكَ﴾ قريش من هذا المثل ﴿يَصِيدُونَ﴾ ترتفع لهم جلبه و ضجيج فرحاً و جزلاً و ضحكاً بما سمعوا منه من إسكات رسول الله صلى الله عليه وسلم بجذله...».



به پا کرده است. ملائکه آمدند و پیام آوردند که بت پرستی ممنوع است؛ رهبری انبیا، یعنی وجود مبارک خلیل حق تبر گرفت که ﴿فَجَعَلَهُمْ جُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ﴾.<sup>۲۱</sup> یک بار هم گفت: ﴿أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾.<sup>۲۲</sup> حرف همه آن انبیا ﴿أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ است، آن وقت چگونه خدا می فرماید که عابد و معبود «كِلَاهُمَا فِي النَّارِ»؟! در ضمن ﴿حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ هستید! این برای آن است که این بت ها، سنگ ها و چوب ها را که بسوزانند، خود این بت پرست ها عذاب مضاعفی تلقی می کنند؛ وقتی کسی عمری در برابر سنگی خضوع کرد، بعد دید هر دو باهم دارند گداخته می شوند، درد او بیشتر می شود. اصلاً به ذهن کسی نمی آید که انبیای الهی یا فرشتگان در این آیه باشند تا بگوییم اینها تخصصاً خارج هستند تا تخصیصاً خارج می باشند. در بخشی از آیات قرآن استدلال می کند که اگر اینها معبود بودند که نمی سوختند؛ البته در قیامت. در پایان سوره مبارکه «مائده» آیه ۱۱۶ می فرماید وقتی صحنه قیامت که شد: ﴿وَإِذِ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَآمِيَ إِهْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾؛ تو این حرف را زدی یا راضی بودی که آنها تو و مادرت را از نظر عبادت گرامی بدارند؟ عرض کرد: ﴿سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ \* مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ﴾.<sup>۲۳</sup> شما ما را دستور دادی که به توحید دعوت کنید و ما هم مردم را به توحید دعوت کردیم، هرگز ما نگفتیم ما را گرامی بدارید! بنابراین اصلاً در ذهن کسی نمی آید که - معاذ الله - اینها همه مشمول عذاب الهی باشند، همین زمخشری که قصه «عبد الله بن الزبیری» را پروراند، هم او تصریح کرد و این فتنه را او راه انداخت، پس او خودش می دانست که این آیه شامل آنها نمی شود. بنابراین قصه او قصه ای جعلی است.

۲۱. سوره انبیاء، آیه ۵۸.

۲۲. سوره انبیاء، آیه ۶۷.

۲۳. سوره مائده، آیه ۱۱۶.

پرسش: این بت پرستان یا ملائکه پرستان در توحید در ربوبیت مشکل داشتند؛ ولی مسیحیان در توحید ذات هم

مشکل داشتند، می گفتند: ﴿قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾.

پاسخ: در هر حال از نظر عبادت مشکلی داشتند، ذات اقدس الهی واحد است «ذاتاً»، واحد است «اسماً»، واحد

است «وصفاً» و واحد است «خلقتاً» و آنها در همه موارد یا بعضی از موارد مشکل جدی داشتند.

بنابراین فرمود اگر اینها گفته بودند که در قیامت شما خلاف این موارد را از اینها شنیده بودید، اصلاً اینها آمدند

که جلوی شرک را بگیرند! این مطالب مربوط به مسائل گذشته بود.

می ماند این جریان ﴿أَمْ أُبْرَمُوا﴾، این ﴿أَمْ أُبْرَمُوا﴾ در قبال آن توطئه هایی است که مشرکان نسبت به وجود

مبارک حضرت داشتند. در آیات قبلی فرمود: ﴿أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ \*

فَأِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ﴾؛<sup>۲۴</sup> ما سرانجام اینها را رها نمی کنیم، وقتی حجت الهی بالغ شد: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ

عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾؛<sup>۲۵</sup> ما اینها را رها نمی کنیم. در برابر آن تهدیدها، فرمود اینها چه کاری

می خواهند انجام بدهند؟ ﴿أَمْ أُبْرَمُوا أَمْراً﴾؛ اینها مکرها و حیل های خودشان را تأکید کردند؟ آیه ۷۹ همین سوره

«زخرف»، ﴿أَمْ﴾ که این «ام» منقطعه است؛ یعنی «بَلْ»، «بَلْ أُبْرَمُوا أَمْراً»؛ اینها نه تنها حرف های تو را نپذیرفتند،

توطئه های سنگینی کردند. اینکه ما گفتیم: ﴿فَأِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ﴾، برای این بود که اینها تنها نکول

نداشتند، در صدد حيله هم بودند. ﴿أَمْ أُبْرَمُوا﴾؛ یعنی «بَلْ»، کار و توطئه را علیه تو «إبرام» کردند و محکم کردند:

﴿أَمْ أُبْرَمُوا أَمْراً﴾، چون اینها این کار را کردند ﴿فَأِنَّا مُبْرَمُونَ﴾. برابر آنچه هم زمخشری در کشاف<sup>۲۶</sup> و هم سیدنا

۲۴. سوره زخرف، آیات ۴۰ و ۴۱.

۲۵. سوره انفال، آیه ۴۲.

۲۶. الکشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج ۴، ص ۲۶۵.

الاستاد (رضوان الله علیه)<sup>۲۷</sup> و دیگران فرمودند، این می تواند ناظر به بخش پایانی سوره مبارکه «طور» باشد که در آیه ۴۲ فرمود: ﴿أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ﴾؛ اینها که دارند نقشه می کشند، نقشه آنها نزد ماست: ﴿عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ﴾، هر نقشه ای که می خواهند بکشند، خدا آن جا حضور دارد، پس ﴿عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ﴾، گرچه مکر آنها ﴿لَتَنْزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ﴾؛<sup>۲۸</sup> ولی ﴿وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾،<sup>۲۹</sup> «حَاقَ» یعنی «أَحَاطَ»؛ هیچ کیدی بیگانه انجام نمی دهد، مگر اینکه این کید دامن گیر خود «کائد» می شود. آیه ۴۲ سوره مبارکه «طور» این است: ﴿أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ﴾، ما دیگر کید جدایی لازم نیست که داشته باشیم، با همان حيله اینها را می گیریم!

در همان بیانات نورانی حضرت امیر که فرمود: «جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ وَ ضَمَائِرُكُمْ عُيُونُهُ وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ»<sup>۳۰</sup> همین است، اعضا و جوارح ما سربازان الهی هستند! اگر - خدای ناکرده - خدا بخواهد کسی را بگیرد، با دست او، با زبان او و با پای او، او را می گیرد؛ یک امضا می کند رسوا می شود؛ حرفی می زند رسوا می شود، یا جایی می رود و رسوا می شود، این طور نیست که لازم باشد خدا از جای دیگر لشکرکشی بکند! حالا آن جریان ابرهه و امثال ابرهه همگانی و همیشگی نیست؛ ولی اگر خدا بخواهد زید را، یا عمرو تبهکار مکار را بگیرد، او را با اعضا و جوارح خود او می گیرد! این جا هم فرمود همان کید اینها علیه اینها به کار می رود: ﴿وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾؛ یعنی این نقشه به ضرر خود اینها تمام می شود.

این ﴿أَمْ أَبْرَمُوا﴾، «أَمْ» منقطه است و به معنی «بَلَّ» است؛ یعنی آنها مکر محکمی را در نظر گرفتند، ما هم در حفظ تو و طرد آنها محکم کاری می کنیم؛ اما آنها خیال می کنند که ما نمی شنویم یا نمی بینیم: ﴿إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى

۲۷. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۲۵.

۲۸. سوره ابراهیم، آیه ۴۶.

۲۹. سوره فاطر، آیه ۴۳.

۳۰. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، خطبه ۱۹۹.

مِنْ الْقَوْلِ<sup>۳۱</sup>؛ اینها بیتوته می‌کنند. پشت درهای بسته دارند کار می‌کنند، ما هم آن‌جا حضور داریم ﴿أَمْ يَحْسِبُونَ

أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ﴾!

یک وقت است که مفهومی در ذهن آدم است، می‌شود صورت ذهنی و علمی که از آن‌جا تعبیر به «سَمْع» نمی‌کنند، فرمود خدا عالم است: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ﴾<sup>۳۲</sup>، این یک تعبیر. تعبیر دیگر این است که ﴿وَأِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى﴾<sup>۳۳</sup> ﴿يَعْلَمُ﴾! اما گاهی انسان حدیث نفس می‌کند، آن مطلب ذهنی را در ذهن خود می‌پروراند و به صورت جمله درمی‌آورد، مثل این است که دارد با خودش حرف می‌زند، این می‌شود حدیث نفس؛ این‌گونه از موارد را فرمود ما می‌شنویم! پس فرق است بین اینکه بگوید: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ﴾ این یک آیه، یا ﴿وَأِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى﴾. این طایفه دو از آیات و بین این آیه که فرمود خدا «يَسْمَعُ السِّرَّ»، از این «يَسْمَعُ» معلوم می‌شود که حدیث نفس شد. اگر سخن از حدیث نفس نباشد و سرّ مفهوم علمی باشد که سخن از «سَمْع» نیست! گاهی انسان یک مفهوم ذهنی در ذهن اوست، بعد این را در محدودهٔ مُتَخَيَّلَه یا خیال به صورت کلمات و حرف درمی‌آورد؛ مثل اینکه دارد در درون خود با خود حرف می‌زند؛ این‌گونه از حدیث نفس‌ها را خدا می‌فرماید که ﴿وَاللَّهُ يَسْمَعُ﴾<sup>۳۴</sup> ﴿أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ﴾، چرا! ما می‌شنویم و می‌دانیم، حتی مادامی که این هنوز در بوته است، وقتی به صورت جمله‌بندی و خیال و صورت‌سازی درآمده که شده حدیث نفس، ما می‌شنویم. نجوای اینها را که با یکدیگر رازگویی می‌کنند را هم می‌شنویم. ﴿أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ﴾ را ما می‌شنویم! نه تنها ما می‌شنویم، فرستاده‌های ما هم

۳۱. سوره نساء، آیه ۱۰۸.

۳۲. سوره بقره، آیه ۲۳۵.

۳۳. سوره طه، آیه ۷.

۳۴. سوره مجادله، آیه ۱.

می شنوند! چون آنها مأمور هستند که بشنوند و ضبط کنند: ﴿وَإِنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ \* كِرَامًا كَاتِبِينَ﴾<sup>۳۵</sup> این ﴿کِرَامًا کَاتِبِينَ﴾ که نمی خوابد! در سوره مبارکه «قاف» دارد: ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾<sup>۳۶</sup> اینکه می فرماید ﴿قَوْلٍ﴾، یعنی قول و فعل و شأن و تقریر و قیام و قعود همه، ما که وقتی می گوئیم حرف این آقا چیست؟ یعنی برو بین مکتب او چیست؟ مبنای او چیست؟ فکر او چیست؟ روش او چیست؟ منتها بارزترین کار، قول ما هست که ما می گوئیم بین قول او چیست؟ بین چه می گوید؟ اینکه فرمود: ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ﴾؛ یعنی «مِنْ قَوْلٍ و مِنْ فِعْلٍ و مِنْ كِتَابَةٍ و مِنْ حَرَكَةٍ و مِنْ قِيَامٍ و مِنْ قُعُودٍ و مِنْ سَكُونٍ أَوْ مِنْ سَكُوتٍ»، این قول کنایه از همه این شئون است، نه اینکه فقط حرف ها را این ها می شنوند و می نویسند، ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ﴾؛ یعنی «مِنْ شَأْنٍ»، «أَيُّ شَأْنٍ كَانَ»، ﴿إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾، نه «رَقِيبٌ و عَتِيدٌ» که یکی برای راست «رَقِيبٌ» و دیگری برای چپ «عَتِيدٌ»، خیر! هر حرفی را که می زند؛ چه خوب و چه بد، چه «حَسَنَه» و چه «سَيِّئَه»، یک مراقب مستعد و آماده ای است که زود بنویسد. آن که در سَمَتِ راست است و حَسَنَات را می نویسد، او «رَقِيبٌ» است و «عَتِيدٌ» است، آن که در سَمَتِ چپ است و سیئات را می نویسد، او «رَقِيبٌ» است و «عَتِيدٌ»، نه اینکه یکی «رَقِيبٌ» است و دیگری «عَتِيدٌ»! در کنار او فرشته ای است که مراقب است، یک؛ «عَتِيدٌ» و مستعد و آماده است، دو؛ اگر «سَيِّئَه» باشد «نویسنده» رقیبی است به نام «عَتِيدٌ»؛ «حَسَنَه» هم باشد، «نویسنده» رقیبی است به نام «عَتِيدٌ»، هر حرفی بزند این طور است!

پرسش: ...

پاسخ: طرف راست که «حَسَنَه» باشد، فرشته ای است ﴿رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾، نه «رَقِيبٌ و عَتِيدٌ». همین که در طرف راست است، این فرشته ای است مراقب و آماده و اینکه در طرف چپ است هم فرشته ای است مراقب و آماده.

۳۵. سوره انفطار، آیات ۱۰ و ۱۱.

۳۶. سوره ق، آیه ۱۸.

﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ﴾ چه «حَسَنَه» باشد و چه «سَيِّئَه»، «أَلَا لَدَى الْقَوْلِ أَوْ لَدَى الْقَائِلِ»، پس ﴿رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾، نه

اینکه یکی «رَقِيب» است و دیگری «عَتِيد». هم طرف راست رقیبی است «عَتِيد» و هم طرف چپ رقیبی است «عَتِيد». «رَقِيب» را که «رَقِيب» می‌گویند، برای اینکه مانند «رقبه» است که می‌گویند سرکشی کرده است. در امتحانات می‌بینید که این آقا سرکشی می‌کند، گردن‌کشی می‌کند، او «رقبه» و گردن می‌کشد تا ببیند چه کسی تقلب می‌کند و چه کسی تقلب نمی‌کند، اینها را می‌گویند «رَقِيب»، پس کنایه از شدت تحفظ است. این آقا که «رقبه» می‌کشد، گردن می‌کشد و سرکشی می‌کند که کسی اشتباه نکند، به او می‌گویند «رَقِيب»، به ما گفتند مراقب خود باش؛ یعنی همیشه سرکشی کن و بین که داری چه کار می‌کنی! پس فرمود: نه اینکه ما می‌دانیم، فرستاده‌های ما هم می‌دانند، آن ﴿رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ هم می‌دانند، چون ﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ \* كِرَامًا كَاتِبِينَ \* يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾<sup>۳۷</sup> پس نه تنها بر ما مخفی نیست، بر فرستاده‌های ما هم مخفی نیست و بر اهل بیت (علیهم‌السلام) هم که بر آنها عرضه می‌کنند مخفی نیست.

فرمود: ﴿أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ﴾، این با سوره مبارکه «اسراء» و مانند اینها فرق دارد، فرمود: ﴿وَإِنْ تَجْهَرُوا بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى﴾، آن‌جا فرمود که سه مسئله است: بعضی‌ها را شما می‌دانید و بعضی‌ها را هم شما نمی‌دانید، آن‌جا که شما علنی حرف می‌زنید که ما می‌دانیم؛ آن‌جا که در درون خودتان و رازگونه نگه داشتید، ما می‌دانیم؛ آنچه در درون شما هست، بر خود شما هم مخفی است و خودت نمی‌دانی که گرفتار چه راز و رمزی هستی، آن را هم ما می‌دانیم! ما جهر را می‌دانیم، یک؛ سر را می‌دانیم، دو؛ اخفای از سر را که خودت هم نمی‌دانی ما می‌دانیم، سه. ﴿وَإِنْ تَجْهَرُوا بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ﴾ جهر که معلوم است، ﴿فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى﴾ از سر. آن‌جا سخن از اصل راز است؛ اما وقتی این راز به صورت حدیث نفس درآمد، دیگر سخن از «يَسْمَعُ» است نه «يَعْلَمُ». فرمود ما

وقتی حدیث نفس می‌کنی و داری تصمیم می‌گیری آن‌جا هستیم؛ نه تنها ما آن‌جا هستیم، فرشته‌های ما هم آن‌جا هستند: ﴿وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ﴾؛ هستند، ضبط می‌کنند و نامهٔ عمل را هم می‌دانند. ما هم هر چه که باشد می‌بینیم! اینکه در بحث ﴿الْأَخِلَاءُ﴾ آمده است، بعد فرمود: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾<sup>۳۸</sup> اینها هم شر را می‌بیند، برای اینکه این خلقتی که نسبت به یکدیگر انجام می‌دادند، هرکدام دیگری را در راه گناه یاری می‌کردند! به نفع یکدیگر شهادت می‌دادند، به نفع یکدیگر ربا می‌دادند و به نفع یکدیگر دروغ می‌گفتند؛ اینها خیال می‌کردند که دارند خدمت می‌کنند، اینها ظاهرش خیال دوستی بود اما باطن آن شر بود! و همین را دارند می‌بینند، نه اینکه حسنه‌ای که آنها خیال کردند، در قیامت بگویند که پس اعمال خیر ما کجاست؟ به اینها می‌گویند شما شر انجام دادید، این هم شر شما! این‌جا هم می‌فرماید که ما همه اسرار آنها را وقتی به مرحله حدیث نفس رسید که می‌خواهند تصمیم‌گیری بکنند ما می‌شنویم؛ نه تنها ما می‌شنویم، فرستاده‌های ما هم می‌شنوند! آن وقت همین‌ها را ممکن است که علیه اینها به کار ببرند: ﴿أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ﴾ که در سوره مبارکه «طور» آمده است، ﴿بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ﴾. پس فرستاده‌های ما می‌دانند، یک؛ ضبط هم می‌کنند، دو؛ ما قبل از اینکه فرستاده‌های ما به ما بگویند ما خودمان آن‌جا حضور داریم و می‌فهمیم، سه؛ اینها وظیفهٔ خود را دارند انجام می‌دهند! اینها تنظیم می‌کنند که در قیامت به شما نشان بدهند که شما این کارها را می‌کردید، البته صدای گوینده ضبط می‌شود. اینکه فرمود اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌فهمند که قرآن چگونه نازل شده است، این واقعاً یک نحوه معجزه‌ای است! «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ حُوطِبَ بِهِ»<sup>۳۹</sup> ما با الفاظ در خدمت قرآن هستیم که به مقدار فهم بشری انسان می‌فهمد؛ اما این مکتوب است! اگر کسی خود صدای فرشته را بشنود یا صدای بی‌صوتی ذات اقدس الهی را

۳۸. سوره زلزال، آیه ۸.

۳۹. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۳۱۲.

بشنود، او می‌فهمد که خدا این لفظ را چگونه گفته است یا با چه وضعی گفته؛ مثلاً ما گاهی می‌گوییم: «بکن»! یعنی مختار هستی، اما یک وقت می‌گوییم: «بکن»! یعنی امر واجب است. ما نمی‌دانیم این جبرئیل که این حرف را آورده چگونه آورده است؟ اینکه می‌بینید از آیات روایت دارد که مثلاً این برای وجوب است یا آن برای استحباب است، از ثُنِ صدای جبرئیل اینها می‌فهمند که طبق این دستور چه کار باید کرد. یک وقت است معنا است که خدا برای آنها روشن می‌کند؛ اما از نحوه حرف زدن می‌فهمند که - جبرئیل از خودش که حرف نمی‌زند - از ذات اقدس الهی که این حرف را آورده چگونه آورده؟ یک وقتی می‌گوییم «بکن»! یعنی می‌توانی، یک وقتی می‌گوییم: «بکن»! می‌شود واجب. اینکه می‌بینید روایات گویاست که این آیه برای وجوب است، آن آیه برای استحباب است و این آیه برای تخییر است، از آهنگ صوت جبرئیل که «کلام الله» را منتقل می‌کند، می‌فهمند؛ لذا وجود مبارک امام باقر (علیه السلام) فرمود: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ حُوِّطَ بِهِ». به ابوحنیفه فرمود تو در کوفه چه کاری می‌کنی؟ شنیدم که فتوا می‌دهی؟ عرض کرد بله فتوا می‌دهم. فرمود به چه چیزی فتوا می‌دهی؟ عرض کرد «بِكِتَابِ اللَّهِ». فرمود: «مَا وَرَّثَكَ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفًا»؛<sup>۱</sup> تو یک حرف از قرآن ارث نبردی، تو که نشنیدی او چگونه چگونه گفته است! شما در خانه ما را هم که بستی، ما شنیدیم که جبرئیل چه‌طور حرف زد! گاهی انسان به حسب ظاهر یک آیه را نگاه می‌کند، می‌بیند که آیه چنین است، ولی وقتی روایت را نگاه می‌کند و می‌بیند که طور دیگر است، آن وقت برابر روایت آیه را معنا می‌کند؛ او ثُنِ صدا را شنیده، نحوه آهنگ و حرف زدن را شنیده! فرمود ما همه حرف‌ها را به اینها می‌گوییم و با اینها هم در میان می‌گذاریم و در قیامت هم به اینها نشان می‌دهیم.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۸۹ و ۹۰.